

بازی بلندمدت

تفکر بلندمدت در دنیایی کوتاه‌مدت

دوری کلاری

ترجمه‌ی اکبر درویشی



نشر میلکان

www.ketab.ir

سرشناسه: کلارک، دوری، Clark, Dorie

عنوان و نام پدیدآور: بازی بلندمدت: تفکر بلندمدت در دنیایی کوتاهمدت: نوشته‌ی دوری کلارک؛ ترجمه‌ی اکبر درویشی.

مشخصات نشر: میلکان، ۱۴۰۱.

مشخصات ظاهری: ۲۰۷ص.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۵۴-۳۷۰-۹

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

عنوان اصلی: The Long Game: How to Be a Long-Term Thinker in a Short-Term World, 2021

موضوع: برنامه‌ریزی، موفقیت شغلی، بهبود زندگی

شناسه‌ی افزوده: درویشی، اکبر - مترجم

رده‌بندی کنگره: HD۳۰/۲۸

رده‌بندی دیویی: ۳۲۰/۶

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۸۸۵۱۵۶۸

بازی بلند مدت
تفکر بلند مدت در دنیایی کوتاه مدت
دوری کلارک
ترجمه‌ی اکبر درویشی
ویراسته‌ی سیاوش صفری

مدیر تولید: کاوان بشیری
صفحه‌آرایی و آماده‌سازی: واحد تولید کتاب میلکان

چاپ اول، ۱۴۰۱

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۵۴-۳۷۰-۹



نشر میلکان

www.Milkan.ir
info@Milkan.ir

مقدمه. ۹

بخش اول

فضای خالی. ۲۵

فصل اول: دلیل واقعی پُرمشغلی ما. ۲۷

فصل دوم: نه گفتن. ۳۷

بخش دوم

تمرکز بر نقاط مهم. ۵۵

فصل سوم: تعیین اهداف درست. ۵۷

فصل چهارم: زمانی برای بررسی. ۷۳

فصل پنجم: موجی فکر کنید. ۹۵

فصل ششم: اهرم راهبردی. ۱۱۳

فصل هفتم: آدم‌های مناسب، مکان‌های مناسب. ۱۲۷

بخش سوم

حفظ باور. ۱۵۱

فصل هشتم: صبر راهبردی. ۱۵۳

فصل نهم: بازنگری در شکست. ۱۶۷

فصل دهم: درو کردن پاداش. ۱۸۵

مؤخره. ۲۰۱

یادداشت‌ها. ۲۰۵

سپاس‌گزاری. ۲۰۷

مقدمه

با شنیدن آن صدای گوش خراش و بی‌امان از رختخواب پریدم. هوا هنوز تاریک بود و گیج و سردرگم بودم. آن موقع شب چه اتفاقی افتاده بود؟ آن وقت بود که به خاطر آوردم.

ساعت ۳:۳۰ صبح بود و آن صدای گوش خراش زنگ ساعت بود. شب قبل آن را تنظیم کرده بودم، چون باید به پرواز ساعت ۵ صبحم در فرودگاه جان اف کندی می‌رسیدم.

پس از آن که به خاطر سردردم دو تا آسپیرین قورت دادم، با عجله لباس‌هایی را که شب قبل روی کمد گذاشته بودم پوشیدم و از اوبر ماشین گرفتم. وقتی که از روی پل خلوت بروکلین می‌گذشتم، به لامپ‌های ساختمان‌های اداری خیره شدم که تمام شب روشن بودند و نورشان بر سطح رودخانه‌ی متلاطم ایست^۱ می‌تابید. مأموریتی داشتم که باید انجامش می‌دادم، فقط لازم بود بدنم را وادار کنم از من تبعیت کند.

می‌توانستم در هواپیما کمی استراحت کنم و سپس برای جلسه‌ام در لس‌آنجلس آماده شوم. ساعت ۹:۳۰ صبح به وقت غرب امریکا می‌رسیدم سر قرار، تا ساعت ۶ بعدازظهر (۹ شب به وقت شرق امریکا) جلسه داشتم و قبل از خواب شام مختصری می‌خوردم. روز بعد، باز هم در لس‌آنجلس جلسه داشتم و درنهایت با پروازی به آتلانتا، کارم در آن‌جا تمام می‌شد. ساعت ۵:۵۰ بعدازظهر به وقت شرق امریکا به آتلانتا می‌رسیدم. اگر آب‌وهوا و ترافیک می‌گذاشت، وقت کافی داشتم تا به شام کاری که کارفرمایم ترتیب داده بود برسم و سپس صبح روز بعدش سخنرانی‌ام را ایراد کنم.

می‌دانستم که توان انجام دادن همه‌ی این کارها را دارم؛ مجبور بودم. آن هفته همه چیز طبق برنامه پیش رفته بود. اما آن شب روی پل بروکلین ضربیه‌ی ناگهانی و شدیدی احساس کردم. برای یک لحظه، پیش از آن که درد ضربیه را تسکین دهم،

چیزی شبیه حس تنهایی سراغم آمد. یک لحظه با خودم فکر کردم چرا اجازه داده‌ام زندگی‌ام این‌گونه باشد.



در آن زمان، مشغول تدریس یک دوره‌ی آموزشی به مدیران یک دانشکده‌ی بازرگانی بودم. سی نفر از بهترین مدیران یک شرکت بزرگ خدمات مالی در این جلسه‌ی ویژه‌ی دوروزه حضور داشتند. این زنان و مردان جزو موفق‌ترین کارکنان آن شرکت بودند. اما وقتی پس از اتمام کارگاه با آن‌ها صحبت کردم، همگی از یک چیز حرف می‌زدند: «کاش برای فکرکردن وقت داشتم!»

این همان چیزی بود که اخیراً زیاد شنیده بودم، حتی از نزدیکانم. بهترین دوستم هنوز به سندی که برایش فرستاده بودم جواب نداده بود. او معمولاً آدم وقت‌شناس و دقیقی بود، اما این اواخر کمی تغییر کرده بود.

برای ترغیبش به او پیام دادم: «هر موقع وقت کردی انجامش بده. خیلی زیاد نیست.»

او، که به خارج از ایالت سفر کرده بود، پاسخ داد: «مسئله همین وقت‌کردن است.»

با معیارهای بیرونی او وضعیت بسیار خوبی داشت: کسب‌وکاری روبه‌رشد و رابطه‌ای جدید. اما از درون احساس می‌کرد که به‌سختی می‌تواند به کارهایش برسد.



امروزه بسیاری از ما احساس شتاب‌زدگی، سردرگمی و عقب‌ماندگی می‌کنیم. سرگرم فعالیتیم و همیشه تمرکزمان متوجه کار بعدی است. در «حالت اجرا»ی دائمی گیر کرده‌ایم و لحظه‌ای را به سبک‌وسنگین کردن امور یا طرح پرسش‌هایی درباره‌ی توقع خود از زندگی اختصاص نمی‌دهیم.

با گشت‌وگذار در صفحات مجازی دوستان و همکارانمان در اوقات فراغت، سیل موفقیت‌هایشان حرصمان را درمی‌آورد: رمز موفقیت آن‌ها چیست؟ آن‌ها چه چیزی می‌دانند که من از آن بی‌خبرم؟ چرا من به آن‌ها نمی‌رسم؟ آیا «ترفندی» وجود دارد که بتواند کمکم کند؟